## فهرست

[اشاره 2](#_Toc448826877)

[مجاز نبودن عام بعد از تخصیص 2](#_Toc448826878)

[انواع دلالات 2](#_Toc448826879)

[اصالة الحقیقة و اصالة التطابق 3](#_Toc448826880)

[مجاز یت عام بعد از تخصیص؟! 3](#_Toc448826881)

[نتیجه 4](#_Toc448826882)

بسم الله الرحمن الرحيم

## موضوع: اصول / عام و خاص / عام بعد از تخصیص

## اشاره

بحث در این بود که اگر بر عام، تخصیص وارد شود. آیا می‌شود به عام در سایر مواردی که ربطی به مخصص ندارد تمسک کرد یا نه؟

مبنای استدلال بر عدم تمسک به عام را گفتیم که عبارت بود از:

1. عام بعد از تخصیص مجاز است.

2. مجاز دارای مراتب است و تعینی ندارد که مجاز حداقل یا حداکثر را بگیریم.

اگر کسی یکی از این دو قاعده را رد کند، می‌تواند به عام تمسک کند.

گاهی استدلال بر اساس مقدمات نظری استوار است ولی خود مقدمات ثمره‌ای در قواعد اصولی ندارند؛ اما مواردی داریم که بحث اصولی مبتنی بر قواعدی است که آن قواعد نیز اصولی‌اند و نتایج فقهی و اصولی بر آن‌ها مترتب می‌شود.

عامه گفته‌اند بعد از آمدن مخصص بر سر عام، دیگر نمی‌شود به آن عام تمسک کرد؛ چون عام بعد از تخصیص مجاز می‌شود و مجاز دارای مراتب است و تعیین یکی از آن‌ها قرینه می‌خواهد که آن قرینه در اینجا نیست.

طبعاً در مقام بررسی این دلیل یا باید مقدمه اول را رد کنیم یا مقدمه دوم را که فعلاً نگاه ما معطوف به مقدمه اول است. در نقض این مقدمه وجوهی آمده که بعضی ناظر بر مقدمه اول و بعضی ناظر بر مقدمه دوم است.

## مجاز نبودن عام بعد از تخصیص

قول اصولیون این بود که عام بعد از تخصیص مجاز نیست؛ و این را می‌توان در کلمات صاحب کفایه و شیخ طوسی پیدا کرد و این سخن با تغییراتی در کلام صاحب فصول و مرحوم خویی آمده است.

نکته محوری این است که عام با تخصیص مجاز نمی‌شود. در توضیح این مطلب باید گفت که دلالت در منطق تصوریه و تصدیقیه است ولی در اصول دلالت تصدیقیه دو تقسیم دارد که تصدیقیه اولی و ثانی هست.

## انواع دلالات

لفظ درجایی که به کار می‌رود دارای سه دلالت هست که اولی تصوریه است، یعنی خطور معنا از لفظ ولو اینکه لافظ مجنونی یا نائمی تلفظ به آن کلام کند یا از برخورد دو چیز به هم لفظی تولید شود. دلالت تصدیقیه این است که اراده افهام از ناحیه گوینده وجود دارد؛ کلمه «**زید قائم**» را از لافظ و متکلم دارای شعور و با قصد افاده معنا می‌شنویم وقتی می‌گوید «**اکرم العلما»** یا «**الآن باران می‌آید**» قصد دارد معنا را به ذهن شما منتقل کند اما این اعم از جدی یا شوخی بودن است، آدمی که در گرمای سوزان، که علامتی از باران نیست شوخی می‌کند و می‌گوید: چه بارانی می‌بارد، این هزل است. ولی در شوخی اراده تصدیقیه هم وجود دارد و می‌خواهد معنا را به ذهن انتقال دهد. اینجا به خاطر وجود متکلم و اراده معنی، یک‌مرتبه از تصوریه بالاآمده‌ایم ولی یک‌مرتبه از بعدی پایین‌تر است که خود را در هزل یا در امر در مقام تعجیز نشان می‌دهد مثلاً در «**فأتوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِه‏»**[[1]](#footnote-1) آخوند «ره» می‌گوید تعجیز وقتی است که فأتوا بعث کند منتهی این شبیه هزل است که مرتبه دوم و اراده استعمالیه هست به این صورت که اراده است ولی با هزل سازگار است و سومی اراده جدیه است مثلاً می‌گویم «**اقم الصلاة**» و قصد این دارم که معنای بعث در ذهن شما بیاید که آن را اراده کرده‌ام و هزل نمی‌گویم.

وقتی در مرتبه کشف مراد استعمالی و در کلام متکلم کلمه‌ای آمد می‌تواند معنای حقیقی یا مجازی مراد باشد، در اینجا اصالة الحقیقة جاری می‌کنیم. درجایی که نمی‌دانیم از «**اسد**» رجل شجاع را اراده کرده یا حیوان مفترس را، اصالة الحقیقة می‌گوید که حیوان مفترس را اراده کرده است.

## اصالة الحقیقة و اصالة التطابق

برای کشف مراد استعمالی مولا اصالة الحقیقة جاری می‌شود. اصالة الحقیقة می‌گوید مراد استعمالی همان موضوع له وضع و لغت است اما وقتی می‌خواهد بگوید مراد استعمالی او اراده جدی هم هست، اینجا قانون عقلایی است که می‌گوید اصالة التطابق بین اراده جدی و استعمالی وجود دارد؛ به این قاعده اصالة التطابق می‌گویند.

در اصول این را به شکل مستقل ذکر نکرده‌اند درحالی‌که در بحث دلالات به این شکل که گفتیم باید می‌آمد؛ یعنی دلالت تصوریه و اراده استعمالی و جدی.

اگر بخواهیم کلامی را به مولا نسبت دهیم به‌صورت جدی باید از سه عقبه استفاده کرد اول وضع را مشخص کنیم که لفظ معنایش چیست؟ دوم آیا مراد استعمالی منطبق بر موضوع له است؟ سوم آیا مراد استعمالی آن بعث است؟ مثل «**فأتوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِه**»[[2]](#footnote-2)، اگر بگوییم اراده واقعی و جدی او منطبق بر مراد استعمالیش است یعنی شوخی و تقیه نمی‌کند در این صورت اراده واقعی‌اش چنین است.

سیره عقلا می‌گوید مراد استعمالی شما همان موضوع له است و سیره عقلای دیگر می‌گوید آنچه مراد استعمالی این لافظ شد همین مراد جدی هم است.

## مجاز یت عام بعد از تخصیص؟!

وقتی عام تخصیص می‌خورد، آیا مخصص مراد استعمالی مولا را تغییر می‌دهد تا مجاز شود؟ یا مراد جدی را تغییر می‌دهد که مجاز نشود؟

تمام سخن قبلی این بود که عام بعد ورود تخصیص مجاز است و مجاز یا عدم مجاز بودن آن متوقف بر این مطلب است: اگر مولا بگوید «**اکرم العلما**» بعد بگوید «**لاتکرم العالم الفاسق**» و این تخصیص بگوید مراد استعمالی از عالم همان موضوع له نیست و اراده استعمالی منطبق بر موضوع له نیست، یعنی کل عالم مقصودش نبود. همان‌طور که در اسد قرینه می‌گوید مفترس منظور نیست و رجل شجاع منظور است و **«رایت اسدا یرمی**» می‌آید مراد استعمالی را تغییر می‌دهد و می‌گوید اسد موضوع له نیست و تطابق میان اراده استعمالی و وضع را نداریم.

اگر آنجا هم این کار را بکند و بگوید کل استعمال شده است در بعض یا بگوید مقصود او در اراده استعمالی عالم عادل بوده نه کل عالم اگر این باشد مجاز می‌شود، اما اگر این نباشد که حق هم همین است می‌گوید «**لاتکرم العالم الفاسق**» نمی‌گوید کل یا عالم در غیر موضوع له استعمال شده بلکه می‌گوید الآن هم مراد استعمالیش کل عالم است، یا اگر بگوید «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏»[[3]](#footnote-3)**، «**أَوْفُوا بِالْعُقُود**»[[4]](#footnote-4) یا «**اکرم کل عالم**» وقتی‌که بخواهد بگوید تمام آن مراد جدی او نیست، قرینه می‌گوید انطباق مراد جدی بر مراد استعمالیش نیست.

بعد از لاتکرم عالم الفاسق بازهم او در مقام مراد استعمالیش یعنی اکرم کل عالم است، منتهی وقتی از او سؤال شود که همین مراد جدی است، می‌گوید نه.

گاهی اصالة التطابق در کل معنا عوض می‌شود مثلاً جایی قرینه می‌آورد که شوخی کرده‌ام، این شوخی تطابق اراده جدی و استعمالی را عوض کرد.

درگذشته تصور می‌شد «**فأتوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِه**»[[5]](#footnote-5) مجاز است و آیه مثل «**رایت اسدا یرمی**» است و اینجا فأتوا در بعث بکار نرفته بلکه تعجیز است ولی متأخرین دقت کرده‌اند و گفته‌اند که فأتوا وقتی قشنگ است که در بعث بکار رود و واقعاً بگوید مثل آن را بیاورید ولی اراده جدیه اینجا نیست و خلاف حکمت است.

معنای استعمالی را با اصالة الحقیقة ولی اراده جدی را با اصالة التطابق می‌فهمیم.

در قدیم چنین تلقی می‌شد که وقتی بعد «**اکرم کل عالم**»، «**لاتکرم عالم الفاسق**» وارد شد مثل این است که اول گفته «**رایت اسدا**» بعد منفصلاً گفته «**کان اسد یرمی**» این معنا را عوض کرد و مجاز شد که «**لاتکرم العالم الفاسق**» درواقع «**کل عالم**» را به بعض عالم تبدیل کرده است.

اما تلقی جدید این است که بر پایه تفکیک سه دلالت، قرینه «**لاتکرم العالم الفاسق**» به اصالة التطابق بین اراده جدی و استعمالی خورده است و اصلاً معنی را در مرتبه موضوع له و مفاد استعمالی تغییر نداده فلذا در مرتبه اراده استعمالی همچنان عام است، فقط در اصالة التطابق گوشه‌ای از آن ساییده شده است که عالم فاسق را بیرون برده است و می‌گوید جدی نبودم،منتها در بقیه، اصالة الحقیقة می‌گوید معنای کل عالم محفوظ است و تنها اصالة التطابق یک‌گوشه‌اش را ساییده است.

## نتیجه

لب مطلب این است که تفکیک اراده استعمالی و جدی و دلالات سه‌گانه باید انجام گیرد و توجه به این نکته بشود که مخصص مجاز ساز نیست، بلکه به تطابق جدی و استعمالی ضربه می‌زند.

1. . بقره، 23 [↑](#footnote-ref-1)
2. . بقره، 23 [↑](#footnote-ref-2)
3. . بقره،275 [↑](#footnote-ref-3)
4. . مائده، 1 [↑](#footnote-ref-4)
5. . بقره، 23 [↑](#footnote-ref-5)